

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار اثر تاریخی «ناگفته‌هایی از زندگی استاد شهید مطهری»

از چشم نزدیکان

■ شاهد توحیدی



به محضر تان معرفی کنیم. اثری که هم‌اینگ درباره آن سخن می‌رود، برخی خاطرات برادران استاد و نیز مردم فریمان را در خویش دارد. جناب غلامحسین گیاهی، تدوین گر کتاب، در دیپاچه خویش بر این یادنامه آورده است:
امسال مصادف است با صدمین سال‌زاد استاد پرواوزه اندیشه دینی شهیدآیت‌الله مرتضی مطهری. به همین مناسبت مناسب دیدیم که در این مقام، یکی از یادمان‌های کمتر دیده شده آن بزرگ را به محضر تان معرفی کنیم. اثری که هم‌اینگ درباره آن سخن می‌رود، برخی خاطرات برادران استاد و نیز مردم فریمان را در خویش دارد. جناب غلامحسین گیاهی، تدوین گر کتاب، در دیپاچه خویش بر این یادنامه آورده است:
«مدت‌ها بود تصمیم داشتیم تا به‌عنوان یک شهروند فریمانی و کسی که در زادگاه استاد مطهری زندگی می‌کند و از نزدیک بااخوان شهید آشنایی و مراوده دارد مجموعه‌ای از خاطرات شیرین و دلنشین استاد شهید را جمع‌آوری نموده و به صورت کتاب منتشر نمایم. این تصمیم زمانی قوت گرفت که بخشی از خاطراتی را که بنده به‌عنوان خبرنگار روزنامه خراسان در فریمان با بستگان نزدیک استاد شهید گفت‌وگو و در روزنامه منتشر کرده بودم، در کتاب دیگری با همان شیوه تنظیم و نگارش خود مشاهده کردم. از این رو تصمیمم در این زمینه جدی‌تر شد، به‌طوری که یکی از برادران استاد که در تهران سکونت داشتند و من موفق به مصاحبه با ایشان نشده بودم، به محض اینکه مطلع شدم به فریمان تشریف آورده‌اند، با ایشان نیز دیدار و گفت‌وگو کردم. علاوه بر این هنوز در فضای کوچه کوچه شهر فریمان عطر و بوی استاد شهیدمطهری پراکنده است و افرادی در قید حیات هستند، اگرچه نسبت فامیلی با استاد شهید ندارند، اما به



دلیل همشهری بودن خاطراتی جذاب و شنیدنی از دیدار و رؤیابویی با آن مجاهد نستوه را به خاطر دارند که شاید کمتر کسی به سراغ آنان رفته باشد. بنابراین در حدی که برایم مقدور بود و فرصت اقتضا می‌کرد به سراغ این پیران وارسته و مخلص رفته و ناگفته‌هایی را که هریک پر از نکات ارزنده اخلاقی و معنوی است در این مجال به رشته تحریر کشیدم. اطمینان دارم که سیری در اوراق زیرین کتاب زندگی بزرگ‌مردان و اندیشمندانی همچون علامه شهیدمطهری که پس از انبیای الهی و ائمه معصومین (ع) پرچمدار هدایت بشریتند، می‌تواند راه ناهموار و پریپیچ و خم زندگی را که گاهی نیز به سنگلاخ منتهی می‌شود برای پویندگان طریق معرفت و جویندگان کمال انسانیت به‌خصوص نسل جوان امروز هموار نماید.

بخشی از خاطراتی که توسط برادران بزرگوار و تعدادی از بستگان استاد شهید در این کتاب نقل شده همان خاطراتی است که در اردیبهشت ۱۳۶۷ به کوشش این حقیر در روزنامه خراسان درج گردیده و بخش دیگر که قسمت عمده آن خاطرات شهروندان فریمانی است در فروردین ماه سال جاری جمع‌آوری و مکتوب شده است. خداوند سبحان را شاکرم که سرانجام توفیق یافتم این مجموعه را در آستانه بیست و هشتمین سالگرد شهادت فیلسوف، دانشمند و معلم کبیر انقلاب اسلامی استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری به دست چاپ بسپارم. در خاتمه لازم می‌دانم از همکاری صمیمانه خاندان معظم مطهری و یکایک عزیزانی که در گردآوری مطالب این کتاب مرا یاری نموده‌اند به ویژه سرور ارجمند حجت‌الاسلامالمسلمین سیدابوالفضل طباطبایی اشکذری امام جمعه محترم و رئیس ستاد دائمی بزرگداشت مقام استاد مطهری در شهرستان فریمان و همچنین جناب آقای محمدعلی پاکدل مدیر پر تلاش آموزش و پرورش فریمان تشکر و قدردانی نمایم. زحمات همسر فداکارم را که با به پای اینجانب در تمامی مراحل تهیه و تنظیم این مطالب گام برداشته ارج نهاده و پیشنهادات و انتقادات سازنده صاحب نظران و اهل قلم و اندیشه را با تمام وجود پذیرایم.»

■ **علی احمدی‌فراهانی**

آغازین روزهای ماه مبارک رمضان در هر سال، یادآور سالروز درگذشت دانشور نامدار معاصر زنده‌یاد علامه سیدجلال‌الدین همایی است. هم ازاین‌روی و در تجلیل از مکانت و خدمات علمی و فرهنگی آن بزرگ، مقال پیش‌روی به شما تقدیم می‌شود. امید آنکه علاقه‌مندان را مقبول آید.

■■■

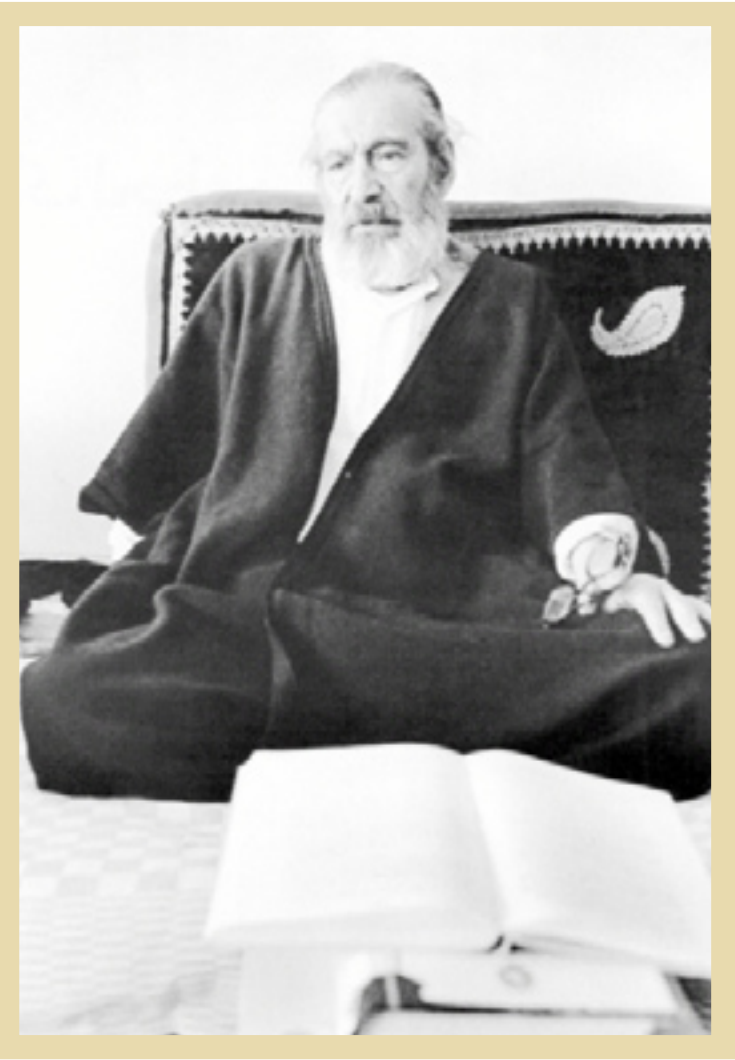
■ **آغازین گام‌های دانش‌اندوزی در مدرسه نیم‌آورد**

استاد جلال‌الدین همایی علاقه به دانش را از کودکی با خود داشت، درست مانند تمامی دانش‌مردان دوران؛ مدرسه نیم‌آورد، یکی از مدارس قدیمی اصفهان بود. این مدرسه بر سر راه مدرسه قدسیه قرار داشت. جلال‌الدین هر روز برای رفتن به مدرسه از مقابل آن عبور می‌کرد. به هنگام عبور گاه با چهره روحانی برخی مدرسان و معلمان آن مدرسه برخورد می‌کرد. یکی از مدرسان سیدمحمدباقر در چهای بود. پسر جلال‌الدین از علم و تقوای آن استاد تعریف زیاد کرده بود. اما او خود معذوب چهره استاد در چهای شده بود و همیشه آرزو می‌کرد که بتواند در مدرسه نیم‌آورد به تحصیل مشغول شود. پدر جلال‌الدین، مرحوم طرب چون علاقه فرزند خود را به تحصیل در آن مدرسه احساس اخلاقی و معنوی است در این مجال به رشته تحریر بزرگ‌ترش را به مدرسه نیم‌آورد برد. متأسفانه در میان ۶۰ حجره مدرسه هیچ کدام خالی نبود و تنها یک دخمه تنگ و تاریک نصیب جلال‌الدین شد. او در خاطرات خویش از آن حجره تنگ و تاریک بدین گونه سخن می‌گوید:

«این حجره که در زاویه فوقانی سمت جنوب‌غربی مدرسه بود، در اصل دالانچه‌ای بوده که برای انبار مهمات خادم مدرسه یک طرف آن را تیغه کرده و طرف دیگر را درّی گذاشته بودند. واقعاً به تابوت می‌مانست، به طوری تنگ و خفه بود که اگر فرغانتی دو سه ساعت در آن روشن بود تنفس سخت می‌شد و شمع رو به خاموشی می‌رفت».

■ **سختگیری روزگار در دوران تحصیل**

دکتر محمد ترابی در خاطرات خود از جلال‌الدین



یادها و یادمان‌هایی از حیات علمی و فرهنگی استاد جلال‌الدین همایی

عشق، علم و فقر!

همایی پس از فوتش که در نشریه گلچرخ (ضمیمه روزنامه اطلاعات، ۲۰ اسفند۱۳۶۴) به چاپ رساند، از دوران سخت تحصیل در مدرسه نیم‌آورد چنین می‌گوید: «روزگار تحصیل در مدرسه نیم‌آورد که بخش معتناهایی از عمر شریف او را مصرف خود داشته بود (از سال ۱۳۴۸-۱۳۲۸ قمری) علاوه بر ذخیره‌های علمی و حکمی اندوخته‌های تجربی فراوان بر گرفت، تأدب نفس در محضر استادان و مدرسان معیشت همراه با تنگدستی و ریاضت، شوق و شفع هم‌درسان به تحصیل علم و بسیاری نکته دیگر موردهایی بود که خاطر استاد را در پی‌رانه‌سر به خود مشغول می‌داشت و گاهی اندکی از بسیار آن را برای دوستان و مصاحبان خود بیان می‌فرمود. روزی از باب موعظت به این بنده فرمود: در مدرسه نیم‌آورد قوت غالب من و دیگر طلبه‌ها نان خالی بود و گاه نان و پنیر. شکم ما به ندرت غذای گرم را به خود می‌دید و جامه تن در غالب اوقات یک تا بود نه بیشتر که چون چرکین می‌شد به هنگام ظهر که هوا گرم‌تر بود درهای مدرسه را می‌بستیم و تن‌پوش را بر لب حوض بزرگ مدرسه می‌بستیم و در حرارت آفتاب نیمروز می‌آویختیم تا خشک می‌شد و می‌پوشیدیم.»

دکتر محمد خوانساری هم در مقاله «خاطراتی چند از استاد» از آن دوران بسیار سخت تحصیل مرحوم همایی چنین می‌نویسد: «دوران طلبگی و تحصیل خود را در اصفهان در مدرسه نیم‌آورد، در نهایت عسرت و تنگدستی گذراند و چه بسا که روزها بلکه هفته‌ها و ماه‌ها از خوردن غذایی گرم محروم بود و چون خطی خوش داشت، از راه استنساخ کتب اندک قوتی فراهم می‌آورد و کمتر کسی را از حال خود آگاه می‌ساخت؛ پس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست! اما هنگام تدریس در دانشگاه تهران که بنده مکرر به خدمت ایشان می‌رسیدم، ابتدا در محله عودلاجان در خانه‌ای که به بیغوله‌ای می‌مانست، می‌زیست و سپس در خانه‌ای دیگر در محله عرب‌ها به سر می‌برد؛ خانه‌ای قدیمی و مخروبه از خشت و گل زیرا جز حقوق دولتی که در آغاز هم سال‌ها حقوق دبیری بود، مقرر دیگر برای معاش نداشت و تازه یک قسمت عمده آن حقوق

را هم به خرید کتاب اختصاص می‌داد و چه بسا که غالباً به کتابفروشی‌ها یا به این و آن مقروض بود.» دکتر شاه‌حسینی در خاطرات خود درباره مشکلات همایی در دوران طلبگی می‌گوید: «می‌فرمودند: در آن ایام طلبگی در یکی از شب‌ها که سرگرم مطالعه بودم و زمستان سردی بود و سرما کولاک می‌کرد، منقلی پر آتش تعبیه کرده و روی چهارپایه‌ای نهادم و روی آن لحافی افکندم و به مدرسان معیشت همراه با تنگدستی و ریاضت، شوق و شفع هم‌درسان به تحصیل علم و بسیاری نکته دیگر موردهایی بود که خاطر استاد را در پی‌رانه‌سر به خود مشغول می‌داشت و گاهی اندکی از بسیار آن را برای دوستان و مصاحبان خود بیان می‌فرمود. روزی از باب موعظت به این بنده فرمود: در مدرسه نیم‌آورد قوت غالب من و دیگر طلبه‌ها نان خالی بود و گاه نان و پنیر. شکم ما به ندرت غذای گرم را به خود می‌دید و جامه تن در غالب اوقات یک تا بود نه بیشتر که چون چرکین می‌شد به هنگام ظهر که هوا گرم‌تر بود درهای مدرسه را می‌بستیم و تن‌پوش را بر لب حوض بزرگ مدرسه می‌بستیم و در حرارت آفتاب نیمروز می‌آویختیم تا خشک می‌شد و می‌پوشیدیم.»

دکتر محمد خوانساری هم در مقاله «خاطراتی چند از استاد» از آن دوران بسیار سخت تحصیل مرحوم همایی چنین می‌نویسد: «دوران طلبگی و تحصیل خود را در اصفهان در مدرسه نیم‌آورد، در نهایت عسرت و تنگدستی گذراند و چه بسا که روزها بلکه هفته‌ها و ماه‌ها از خوردن غذایی گرم محروم بود و چون خطی خوش داشت، از راه استنساخ کتب اندک قوتی فراهم می‌آورد و کمتر کسی را از حال خود آگاه می‌ساخت؛ پس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست! اما هنگام تدریس در دانشگاه تهران که بنده مکرر به خدمت ایشان می‌رسیدم، ابتدا در محله عودلاجان در خانه‌ای که به بیغوله‌ای می‌مانست، می‌زیست و سپس در خانه‌ای دیگر در محله عرب‌ها به سر می‌برد؛ خانه‌ای قدیمی و مخروبه از خشت و گل زیرا جز حقوق دولتی که در آغاز هم سال‌ها حقوق دبیری بود، مقرر دیگر برای معاش نداشت و تازه یک قسمت عمده آن حقوق

■ **خود گفته‌های استاد از دوران تحصیل و عسرت**

استاد همایی در یکی از مقاله‌های کتاب همایی‌نامه در ۴۰ صفحه از زندگی خویش سخن گفته است که در اینجا قسمتی از آن را نقل می‌کنیم:

«چنان که گفتم من از سال ۱۳۲۸ ق. در مدرسه

نیم‌آورد دارای حجره‌ای شدم. همان حجره تابوتی کذایی! دو سه سال اول شب‌ها را به خانه می‌رفتم. اما از سال ۱۳۳۱ یکباره از خانه و محله خود به مدرسه آدمم و مقیم شبانه‌روزی آنجا شدم و این تا سال ۱۳۴۸ ادامه یافت. بدین ترتیب ۲۰ سال از زندگی من در مدرسه نیم‌آورد به سر آمد. این مدرسه قریب ۷۵ طلبه داشت از مبتدی و منتهی و اعظم علمای آن عصر در آن ساکن بودند و به تدریس اشتغال می‌ورزیدند. در این مدت سودایی جز علم و کمال در سر نبروردم و به هیچ چیز جز آن نیندیشیدم و چنان از خانه و محله خود بیگانه شده بودم که دیگر در آنجا کمتر مرا می‌شناختند. در مجامع سال ۳۲۶ق. دستور داده بودند که نانواهای هر محل تنها به اهل محل نان بدهند و من ناچار به محله خود می‌رفتم و برای خاندان خود با رنج و مشقت نانی تهیه می‌کردم. نخستین روز مشهدی علی نانوا-نانوای محل- مرا شناخت و از نان دادن به من خودداری کرد. در این اثنا مرحوم امیرزا عباس پاقلعه‌ای رسید و به من خوشامد گفت و مرا به او شناسانید. غرض اینکه در اثر مهاجرت از خانه و منزل و اقامت در مدرسه چندان با اهل محل خود بیگانه شده بودم که مرا نمی‌شناختند! در این مدت هیچ شب رختخواب نمی‌آنداختم و چه بسا اصلاً تا با مداد بیدار می‌ماندم و گاه مرحوم آسید محمدباقر در چه‌ای رضوان‌الله علیه مرا از این نوع ریاضت منع می‌کرد.

به خاطر دارم شب عید غدیری هر یک از طلاب به نحوی وسیله‌ای برای سرور خود فراهم کرده بود و من آن شب تنها وسیله عیش و سرور خود را این قرار دادم که بستر بگسترم و در آن اسوده تا صبح بخوابم.»

■ **تقید به احکام الهی**

استاد سخت پابند شریعت بود و خُجّال صوفیه را که به بهانه وصول به حقیقت، شریعت را رها می‌کنند سخت تخطئه می‌نمود و می‌گفت: «به اعتقاد من اگر حقیقت امر را بخواهید، رسیدن به هر مرحله طریقت و حقیقت، جز از راه شریعت و التزام عبادات و مقررات احکام و رعایت حلال و حرام شرعی، اصلاً و ابداً ممکن و میسر نیست. کدام ریاضت معقول، بالاتر و نتیجه‌بخش‌تر از مواظبت بر فرایض و اجتناب از محظورات و محرّمات مذهبی است.»

استاد بسیار مراقب تکالیف دینی خود بود و نه تنها مقید به فرایض واجب بود که مستحبات را نیز ترک نمی‌گفت. به نماز شب عشق و علاقه شید داشت؛ به طوری که ساعات سه بعد از نیمه‌شب از خواب برمی‌خاست و نافله شب را بجا می‌آورد و به دعا و نیایش با خدا می‌پرداخت: راز ستاره از من شب زنده‌دار پرس / کز گردش سپهر نیاسوده‌ام دمی

این حال عبودیت و بندگی را استاد از آغاز جوانی داشت. در جوانی نیز گاه ماه‌ها روزه می‌گرفت و به عبادت و بندگی خدا می‌پرداخت. در دوران پیری هم با وجود کهنولت سن نه نماز شب خود را ترک می‌کرد و نه روزه‌هایش را. استاد نه تنها نسبت به فرایض دینی خود حساس بود، بلکه به تکالیف دینی فرزندانش هم توجه بسیار داشت و همواره مراقب بود که مباداً آنها دچار غفلتی شوند و تکالیف شرعی خود را زیر پا بگذارند. دامادش نقل می‌کند که «قبل از اینکه دخترانش بخواهند از خانه بیرون بروند آنها را می‌خواست تا ببیند با چه وضعی بیرون می‌روند.»

■ **اساتید استاد**

استاد همایی عقیده داشت که هر استاد دروازه‌ای از علم و دانش را به روی انسان می‌گشاید و انسان چون از آن دروازه گذشت، می‌تواند خود به پژوهش ادامه دهد. استاد همایی مغنی و مطول و قسمتی از شرح‌لمعه را نزد مرحوم حاج شیخ علی بزدی (وفات ۱۳۵۳ق.) آموخت. ادبیات عرب را نزد مرحوم حاج‌سید محمدکاظم کروندی اصفهانی و شریاع محقق و مکاسب شیخ مرتضی انصاری را نزد مرحوم آخوند ملاعبداکریم گزری (وفات ۱۳۳۹ق.) آموخت. دیگر از استادان وی امیرزاداحمد اصفهانی از ائمه فقها و مدرسان مدرسه نیم‌آورد و حاج میرمحمدصادق خاتون‌آبادی (وفات۱۳۴۸ق.) را می‌توان نام برد. در علوم عقلی بزرگ‌ترین استاد او مرحوم برهان‌المتأملین آخشیج محمد خراسانی معروف به حکیم بود(وفات ۱۳۳۵ق.) -بود و در خدمت حکیم اسفار، شفا و شرح فصوص را به درس خواند. از اساتید او در فلسفه مرحوم آخشیج اسدالله حکیم‌قمیشه‌ای(وفات۱۳۳۴ق.) و در معقول حاج ملاعبداالجواد آدینه‌ای(وفات ۱۳۳۹ق.) و در فنون هیئت و ریاضی جدید و فن اسطرلاب و استخراج تقویم مرحوم حاج میرزاسید علی جناب (وفات ۱۳۴۹ق.) بود. همایی به آیت‌الله حاج‌آقا رحیم ارباب(وفات ۱۲۹۶ق.) که به هیئت و نجوم را نزد او آموخت و آسید مهدی در چه‌ای بیش از اساتید دیگر احترام می‌گذاشت. جلال‌الدین همایی در خاطرات خود از شخصیت آیت‌الله آقا سید محمدباقر در چهای بدین گونه سخن می‌گوید:

«از همان اوایل ورود به مدرسه نیم‌آورد، خوشبختانه به محضر حضرت آیت‌الله العظمی مرحوم آسید محمدباقر در چهای که مرجع تقلید بود و در حوزه درس خارجش جمعی کثیر از طلاب فاضل شاگردی می‌کردند

راه یافتم و اندک‌اندک چندان به وی نزدیک شدم که از اهل‌بیت او محسوب شدم. خلاصه از سال ۱۳۳۱ که حجره نشین رسمی آن مدرسه

شدم تا سال ۱۳۴۲ق.-سال وفات آن بزرگوار- ۱۰۱۲سال متوالی ملازم خدمت او بودم و اکثر اوقات جای اول شب و هنگام سحر و احیانا پخت‌وپز او را که مخصوص ایام کسالت بود من مباشرت می‌کردم. در هنگام سلامت، غذایش بسیار ساده بود و نان‌خورش شام و ناهار او یا پیاز و سبزی بود یا دوغ یا سکنجبین. وی در تربیت مذهبی و حل مشکلات علمی و دینی حقی عظیم بر گردن من دارد. دو سه سال آخر عمرش هم به درس تقریر اصول که عصرها (حدود یک ساعت به غروب مانده) در ایوان شمالی مدرسه تشکیل می‌شد، می‌نشستم. معمولاً در آغاز درس خطبه حمد و ثنای مختصری از غزلی می‌خواند. هنوز صدای عالمانه او که در محبت قاعده تسلط و لاضرر و روایت تحت‌العقول بحث می‌کرد در گوشم طنین‌انداز است. مقداری از تقریرات درس او را هم نوشته بودم. آن بزرگ در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین سلام‌الله‌علیهم‌جمعین بود. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده و برای ترتیب خلایق با ایشان هم‌نشین شده است. مگر دیدم که سهم امام‌های کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت. با اینکه می‌دانستم که بیش از چهار پنج شاهی پول سیاه نداشت. وقتی سبب می‌رسید می‌فرمود من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فرادی خود را هم دارم و معلوم نیست که فردا و پس‌فردا چه پیش بیاید و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا. بنابراین اگر سهم امام را بپذیرم، ممکن است حقوق فقرا تضییع شود. گاهی دیدم ۵۰۰، ۵۰۰ تومان که به پول ما روزی ۵۰۰، ۴۰۰ هزار تومان بود برایش سهم امام آوردند و بیش از چند ریال که مقروض بود، قبول نکرد.»

■ **تدریس در مدارس جدید و دانشگاه**

همایی در سال ۱۳۴۷ هجری قمری مطابق سال تحصیلی ۱۳۰۷-۱۳۰۸ داخل خدمت رسمی دولت در وزارت معارف شد. وی در دبیرستان متون فارسی، تاریخ ادبیات، عروض، مصطلحات علوم و فلسفه تدریس می‌کرد. کم‌کم از دبیرستان به دانشکده منتقل شد. تدریس او در دانشکده حقوق چندین سال فقه بود و در دانشکده ادبیات صناعات ادبی در دوره لیسانس

و دکتری تدریس می‌کرد.

■ **پایان شب سخن سرایی**

در آبان‌ماه سال ۱۳۵۸ شمسی بیماری استاد همایی سخت شد و در همین زمان بود که شعر زیر را سرود:

پایان شب سخن‌سراسری / می‌گفت زسوز دل همایی

فریاد کزین رباط کهنگل / جان می‌کنم و نمی‌کنم دل مرگ آخته تیغ بسر گلویم / من مست هوا و آرزویم

چند ماه بعد در تیرماه ۱۳۵۹ وضع عمومی سلامتی همایی رو به وخامت بیشتر رفت. در روز پنجم ماه مبارک رمضان (۲۸ تیرماه۱۳۵۹) با شنیدن صدای دلنشین اذان گوی مسجد نزدیک استاد آن شعری را که سال‌ها پیش در مدح مولای خویش علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) سروده بود، آهسته زیر لب زمزمه کرد:

بنه‌ای دل در آتش یا به یاد سرور مردان / که بینی جنه‌الهدم به یاد سرور مردان

میرید شاه مردانم جز این مذهب نمی‌دانم / نه سر

باید نه سامانم به یاد سرور مردان

چو مهر خاندان دارم علم بر لامکان دارم / کجا

پرواز جان دارم به یاد سرور مردان...

ماده‌دختران تو همایی، دختر استاد در مقدمه‌ای که بر «مجموعه اشعار استاد جلال‌الدین همایی» یا دیوان سنا نگاشته درباره ساعت‌های آخر عمر

پربار او می‌نویسد:

«روز شنبه شالش بهتر از همیشه بود. دست و صورت خود را شست. لباس‌ها را عوض کرد. بر موهای خود شانه زد. شانه برآیم ناآشنا نبود. مدت ۳۰ سال بود که به پدرم خدمت می‌کرد و همیشه از آن بوی گلاب می‌آمد. پدر عادت نداشت که چیزی را دور بیندازد یا گم کند. در زندگی نهایت صرفه‌جویی را داشت ولی در ریاضت می‌طاف بود. از هر کاذبی برای نوشتن استفاده می‌کرد. بیشتر یادداشت‌های علمی ایشان روی کاغذهای باطله است که اغلب مردم معمولاً آنها را[به دور می‌اندازند. از اسراف روی گردان بود و آن را از گناهان بزرگ می‌شمرد. خوابیدن در بستر راحت را برای خود حرام کرده بود و همیشه عبا را روی خود کشیده و لحظه‌ای استراحت نمی‌کرد. باری شنبه شب، ششم ماه رمضان ۱۴۰۰ق. در حالی که خواهر بزرگم در کنارش بود و قصیده‌ای از همای شیرازی در مدح مولا علی(ع) را می‌خواند، در ساعت ۹ شب پدر دیده از جهان فروبست. همه چیز به پایان رسید و دفتر زندگی مردی خستگی‌ناپذیر با دنیایی از علم و دانش بسته شد. صبحگاهان، پس از انجام یافتن مراسم تفسیل در منزل به هنگام اذان ظهر بود که شاگردان ایشان بر پیکر استاد خود نماز گزاردند و بعد از ظهر روز یکشنبه همراه جسد ایشان که در جعبه مخصوصی قرار داشت و رویش به خطی زیبا نوشته شده بود، پیکر علامه فقید استاد جلال‌الدین همایی به اصفهان زادگاه اصلی ایشان سفر کردیم و در تکیه لسان‌الارض در حالی که هنوز آفتاب غروب نکرده بود، به خاک سپرده شد.»